

بیا تا با هم خطر کنیم!

دلم خیلی گرفته است
انگار غرقی که در مردابی
هی دست میزنم و دست میزنم
هی میروم فرو تر
دلم گرفته است
خیلی گرفته است
من تنهایم و خاطرات
ریزش کهکشانشا
کهکشانشا فرو میپاشند
ویک ستاره در افق سیاه گم میشود
در جستجویش بسوی لایتناهی پرواز میکنم
لیک نمی یابمش
و من همچنان در پروازم
بال میزنم ، بال میزنم ، بال میزنم
و در نهایت تبدیل میشوم بیک سایه
بی بو
بی خاصیت

آه چه کریهه
سایه سرگردان آرزو ها
بی آنکه رسد بجایی
بر می گردد، در تاریکی تحلیل می شود
ستاره روشن در کدامین انتها رفت
که در ماتم اش سایه سیاه شد.

آه آه آه
یک بینگ بانگ دگر را در انتظارم
تا بار دیگر تولد یابم
ای آسمان
در کدامین عمق تو فرو رفته ام
که پایم بزمین نمیرسد؟
چقدر از زمین فاصله دارم؟
زمین من کجاست؟
چرا چنین در خلایم
آه... بکجا رسیده ام؟
این چراغ ها چرا سرخ اند؟
رهی پرواز را بسته اند

صرف خطر است

خطر

خطر

دلم گرفته است

دلم خیلی گرفته است

آنچنان که وسعت آسمان جال عنكبوت شده است برایم

تنگ ، تار ، تیره

و اندوهی ناشناخته ای خونم را میمکد

آه... این کابوس است یا رویا ؟

که کهکشانشانها از هم میپاشند

و انبوهی ستاره ها بر سرم میریزند

و من زیر باران ستاره ها غرق میشوم

ستاره های آتشین

من زیر باران ستاره ها برهنه میسوزم

باید از جاده ای که به بی نهایت رساندمان عبور کنیم

گرز های آتشین به اطراف ماست

لیک باید به پیش رفت.

آری ...

خطر صرف خطر

اما... .

با خطر است که میشود بسوی آرزو ها بال کشید

با خطر میشود پرواز را آموخت

با خطر میشود آسمان را صاف کرد

و پیا به پله های آرزو ها نهاد

باخطر میشود برای صاعقه آینه گذاشت

تا خودش بسوزد، آنچنان که میسوزاند.

آری ، آری ، آری

با خطر میشود ستاره روشن آزادی را بدست آورد

باخطر میشود جاله کبود عنکبوت را از هم درید.

باخطر کردن است که آسمان امید ها و آرزو ها صاف میشود

بیا و از آتش نترس

بیا ، بیا ، بیا

بیا ای عزیز من

بیا دستم بگیر تا با هم پرواز کنیم

بیا دستم بگیر تا با هم خطر کنیم

ای هم راه و همسفر

بیا تا از خط ممنوعه ها پرواز کنیم
بیا تا آسمان خاطر خویش صاف کنیم
بیا تا راهی بسویی روشنایی ها باز کنیم

10-08-2011

(سوما کاویانی).